



اساس سوسیالیسم انسان است.

سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.

منصور حکمت

انترناسیونال

هفتگی

بنیانگذار: منصور حکمت

حزب کمونیست کارگری ایران

سردبیر: فاتح بهرامی

haftegi@yahoo.com
Fax: 0044-870 120 7768

۱۳۵

۱۵ آذر ۱۳۸۱

۶ دسامبر ۲۰۰۲

جمعه ها منتشر میشود

www.haftegi.com

دفتر مرکزی حزب

Tel: 0044-795-051-7465
Fax: 0044-870-135-1338
markazi@ukonline.co.uk

پرونده نظر سنجی، قتل زنجیره ای فاتح بهرامی

محسن میردامادی در مصاحبه با ایسنا میگوید از ابتدای انقلاب تاکنون هیچ حادثه ای مانند قتل‌های زنجیره ای تا این حد چهره نظام را نامناسب نشان نداده است. از جهتی راست میگوید. زیرا از یک طرف بیست و چهار سال قتل زنجیره ای، صد و پنجاه هزار اعدام، شکنجه جسمی و روحی مردم، گرو گرفتن نان شب انسانها، دزدی و چپاول، تجاوز، تحقیر انسان و انسانیت، و در یک کلام به تباهی کشاندن زندگی و حرمت و حقوق نسل های مردم در بیست و چهار سال گذشته جزئی از "ابروی اسلام" و هویت حکومت اسلامی در ایران است. و از طرف دیگر، فشار جنبش سرنگونی و مطرح شدن پرونده قتل‌های زنجیره ای در سطح بین المللی مجبورشان کرد که اعتراف کنند کار وزارت اطلاعات رژیم خودشان بوده است. اما این "اصلاح طلب" وقیح هنوز هم اصرار دارد که عده ای خودسر در وزارت اطلاعات به این قتل‌ها دست زدند، و تاکید هم میکند که اعلام این موضوع باعث شد تا اعتماد مردم به نظام ترمیم شود! فقط از این گله میکند که خوب پیگیری نشد.

اما "پیگیری ریشه ای" پرونده قتل‌های زنجیره ای، تشکیل دادگاه علنی برای آن، اشاره به شکنجه برای اعتراف گیری در ماجرای قتل‌ها و نوارهای پر شده، و نگرانی از بازسازی ستاد قتل‌های زنجیره ای در قوه قضائیه فقط تبلیغاتی است که محسن میردامادی به دلیل شروع بررسی پرونده نظر سنجی توسط قوه قضائیه راه انداخته است. میردامادی عضو رهبری حزب مشارکت اسلامی است، و عباس عینی عضو دیگر رهبری حزب مشارکت همراه با بهروز گرانپایه و حسینعلی قاضیان به اتهام "جاسوسی و حساسی" در فروش اطلاعات به بیگانگان در زندان هستند و سه شنبه ۳ دسامبر اولین جلسه دادگاه محاکمه عینی و قاضیان تشکیل شد. حزب مشارکت هم به این جلسه دادگاه اعتراض کرده و آنرا "نمایش تلویزیونی" خوانده است.

در فصل اخیر دعوی جناحها و حمله جناح راست به دو خردادپها، اگر دستگیری آعاجری و حکم اعدام برای وی یک حمله به سازمان مجاهدين انقلاب اسلامی بود، دستگیری عباس عینی به اتهام جاسوسی یک حمله شدید به حزب مشارکت اسلامی است. تالشهای یکماهه اخیر میردامادی برای مطرح کردن قتل‌های زنجیره ای یک سپر دفاعی در مقابل حمله قوه قضائیه به حزب مشارکت است. دارد میگوید کوتاه بیایید و گرنه ما هم از سر قتل‌های زنجیره ای به شما فشار میآوریم. میگوید خبر داریم که در قوه قضائیه سازمانی به موازات وزارت اطلاعات کار اطلاعاتی میکند، و تاکید میکند که کار اطلاعاتی در حوزه اختیار وزارت اطلاعات است نه قوه قضائیه و پرونده جاسوسی را باید وزارت اطلاعات بررسی کند. میردامادی به معلوم

مجاهدین؛ بن بست هویتی، بن بست سیاسی

کوروش مدرسی



تقی" و غیره. هر چقدر مجاهدين را هم بشناسید و عمق نامربوطی آنها به جامعه را درک کنید بازهم ابعاد لاقبلی آنها به دنیای بیرون حیرت انگیز است. این بخود مشغولی اسارت کامل در رویا تنها از کودکان و فرقه‌های مذهبی ساخته است. مجاهدين در مقابل عمیقترین تحرك تاریخ جامعه ایران به دنیای کودکانه و فرقه‌ای - مذهبی خود مشغول است. مشکل هویتی آنها هم درست از همینجا شروع میشود: مجاهدين یک سازمان مذهبی است و جامعه ایران علیه مذهب چرخیده است. همین تناقض برای انحلال صد حزب سیاسی مذهبی کافی است. اما مجاهدين یک حزب سیاسی هم نیست. مجاهدين یک حزب متعارف مذهبی نظیر نهضت آزادی، حزب رفاه ترکیه و یا حزب دمکرات مسیحی نیست. یک فرقه مذهبی است که مذهب و تمام علائم مذهبی را در همه گوشه و زوایای موجودیت خود به چشم ناظر بیرونی فرو میکند. حجاب برس و در حالی که مرد سالاری سخیف از سر و رو و هر حرکت "تاریخ ساز" و "انقلاب ایدئولوژیک" و غیر ایدئولوژیکش میبازد، میخواید رهبر رهائی زن بشود. سر سوزنی به حق فرد در انتخاب کردن، رای دادن در صفوف خود اعتقادی ندارد و سیستم ولایت فقیه را حول مسعود رجوی بی کم و کاست به اجرا در میآورد در همان حال میخواید باور کنند که مدافع حق انسان در جامعه است. جامعه ایران دارد در مقابل خدا و ائمه اطهار انسان را به مینای ارزش در جامعه تعریف میکند. مجاهد با پرچم "خون بر شمشیر پیروز است"، که سمبل بی ارزشی انسان و خدا محور بودن آن است، به میدان میآید. مشکل هویتی مجاهدين این است که تاریخ مصرف آن سر آمده است. به گذشته تعلق دارد. هویت آن عتیق شده. مجاهدين اصحاب کهن قرن بیست و یکم

نگرانی یک نگرانی تاکتیکی است. واقعی است، اما کل واقعیت را نمایندگی نمیکند. در نتیجه نمیتواند تصویری از دنیایی که مجاهد در آن به بن بست رسیده است را بدست دهد و لاجرم نمیتواند متوجه شود که راه خروج تاکتیکی برای مجاهد وجود ندارد. حتی اگر هم از این چاه بیرون بیاید همزمان به چاه دیگری فرو خواهد رفت. بحران و ابهام در مورد آینده دیگر یک خصوصیت داده و یک بیماری مزمن این سازمان شده است. مسکن چاره این بیماری نیست. بن بست مجاهدين قبل از هر چیز یک بن بست هویتی است. فهم مشکل هویتی مجاهدين سخت نیست. ضدیت با مذهب یک چهره بارز خیزشی است که میروود تا جمهوری اسلامی را بزیر بکشد. برای اولین بار در تاریخ، مردم ایران دارند تکلیفشان را با مذهب روشن میکنند. انقلاب آتی ایران میروود تا همچون انقلاب فرانسه حساب دولت و سیاست و فراتر از آن تعریف انسان در جامعه، حقوق انسانی و فرهنگ را از مذهب جدا کند. این یک تحول تاریخی عظیم در مقیاس جامعه ایران است که رنگ و بوی خود را به همه چیز آن جامعه زده است. رژیم اسلامی در حال فرو ریختن است و هزیمت متفکرین اسلامی به طرف سکولاریسم در حال رشد. حتی گنجی هم این را فهمیده است.

برای درک موقعیت مجاهدين لازم نیست به تاریخ و پلانتهای رنگارنگ آن مراجعه کنیم. یک سر به صفحه اینترنت مجاهدين بزنید کل تناقض را جلوی چشمتان خواهید دید. صفحه با پیام "ماه رمضان ماه تقوای رهائی بخش مبارک باد!" به شما "خوش آمد" میگوید و بعد میسیرید به "نیایش مریم در مراسم شب قدر و شهادت مولای متقیان"، وردهای خانم و آقای رجوی در هر "مرحله" از زیارت ائمه هدی موسی کاظم" و زیارت فاطمه زهرا" و "امام محمد

آخرین کاخ رویای مجاهدين در خطر فرو ریختن است. و با آن دنیای خیالی مجاهد به لرزه افتاده است. خطر حمله آمریکا به عراق و سرنگونی رژیم بعث سرنویشت مجاهدين را در هاله ابهام قرار داده است. هم تجربه و هم خصلت فرقه‌ای سازمان مجاهدين حکم بر این میدهد که تکانه‌های دنیای بیرون بجای به هوش آوردن مجاهدين از خلسه ایدئولوژیک فرقه‌ایشان میتوانند آنها را به ماجراجویی دیگری بکشاند. کسی چه میداند، شاید یک انقلاب ایدئولوژیک دیگر در راه است و یا دارند تدارک عاشورای دیگر و "حماسه" دیگری را میسینند. معضل مجاهدين واقعی است. اما مجاهدين همیشه این گونه معضلات را با اجرای مراسمات درون فرقه‌ای جواب داده است. یا انقلاب ایدئولوژیک کرده یا ماجراجویی سیاسی - نظامی. آیا این بار راهی در مقابل مجاهدين وجود دارد؟ برای پاسخ به این سوال باید خصلت بن بست مجاهدين را باز شناخت.

بن بست هویتی

ظاهراً قضیه این است که بن بست مجاهدين یک بن بست تاکتیکی است: آمریکا ممکن است به عراق حمله کند و رژیم بعث ساقط شود. با سقوط بعث، کار مجاهدين، که اساساً در عراق متمرکز است، ممکن است تمام باشد. این صورت مسأله‌ای است که هواداران مجاهدين در خارج کشور را به تک و تایی یافتن راه چاره انداخته است. رهبری سازمان مجاهدين تماماً خود را به خواب زده و در این بحث دوستان نگرانش دخالتی نمیکند. این بی اعتنائی یا نشانه غیر مسئول بودن "قاعده" و "امام" فرقه در مقابل "بنندگان" خدا است و یا نشانه گیجی کامل رهبری مجاهدين. بنظر من واقعیت موجود سازمان مجاهدين هر دو خصوصیت را متعکس میکند. اما منشا نگرانی دوستداران مجاهدين و سکوت خود سازمان مجاهدين هرچه که باشد کل این



آزادی، برابری، حکومت کارگری!



➔ مجاهدین ...

هستند. هیچ مانور تاکتیکی نمی‌تواند این تاریخ مصرف را باز گرداند. حزب کمونیست کارگری بکنار، در شرایط امروز همین هويت مذهبی مجاهدین مانع از آن میشود که حتی جریانات سیاسی مذهبی و نیمه مذهبی هم حاضر شوند با مجاهدین تداوی کردند. جامعه نه تنها تاریخ مصرف مجاهدین را سر آورده است بلکه همه را نسبت به نزدیکی با مجاهدین آرتزیک کرده است. صرف نظر از موضع سیاسی متفاوت در قبال جمهوری اسلامی، مشکل هویتی مجاهدین در پایامی ترین سطح همان مشکل مجاهدین انقلاب اسلامی، عبدالکریم سروش و ۲ خرداد است. جامعه این جریانات را پس میزند. جامعه ایران از سنت اسلامی عبور کرده و بعید است تا یک دوره طولانی دیگر حتی به امکان بازگشت آن فکر کند. بن بست امروز و مهمتر از آن کل تاکتیک‌های بی سرانجام مجاهدین، طی چند دهه گذشته را، در پرتو این بن بست هویتی میتوان توضیح داد. مضمون تاکتیک‌های مجاهدین تلاش برای فائق آمدن بر این تناقض ماهوی و حفظ خود بوده است. مشکل مجاهدین نه راست و چپ بودن سیاست‌هایش و نه منشأ طبقاتی آن بلکه تعلقش به سنت سیاسی اجتماعی اسلامی است که جامعه در مقابل آن قد علم کرده است.

بن بست تاکتیکی

مشکل هویتی مجاهدین از خرداد ۶۰ شروع شد. مجاهدین تا زمانی که اپوزیسیون رژیم اسلامی در چارچوب این رژیم بود موقعیت تعریف شدای داشت. تاکتیک‌هایش در همان چارچوب قابل توضیح بود. جناحی از جنبش اسلام سیاسی بود و به نمایندگی این جنبش، یعنی خمینی، وفادار بود؛ موقعیتی شبیه موقعیت طالقانی و یا نهضت آزادی. جنبش اسلام سیاسی این جناح بود، یعنی مجاهدین، را بهر دلیل پس زد. موقعیت آرزو مجاهدین چیزی شبیه موقعیتی بود که بعدها مجاهدین انقلاب اسلامی به آن گرفتار شدند. اما، در تمایز با مجاهدین انقلاب اسلامی، راهی که مجاهدین انتخاب کرد "قیام در مقابل جمهوری اسلامی با پرچم اسلام و جمهوری دموکراتیک اسلامی بود. انسانها در تاریخ نقش دارند. اگر بجای ترکیب مسعود رجوی و ابوالحسن بنی‌صدر ترکیب دیگری در آن موقعیت قرار میگرفت شاید نتیجه‌ای دیگر، نتیجه‌ای واقعی تر و عمیق تر از آن موقعیت گرفته میشد. اما دنیای روایی قدرت و یاسر عرفات شدن "برای رجوی در پرتی کامل و مالیخولیای دانی‌جان ناپلونی بنی‌صدر ضرب شد و حاصل آن یک جهش بزرگ از دنیای بیرون به دنیای کاملاً درونی و فرقه‌ای بود. در این پروسه مجاهدین پشتوانه سنتی خود، یعنی کسبه بازار، را از دست دادند. اینها با "امام" خود ماندند و مجاهدین ماند با نوجوانانی که هیچ جای پائی در دنیای واقعی نداشتند و لشکری از "سیاسیون" شکست خورده اسلامی و "ناسیونالیست - لیبرال" که دنبال مامنی بودند. در هر

صورت، رویدادهای خرداد ۶۰ اولین صورت مسالهای بود که در آرزو مجاهدین بعد از شکست، آترا با توسل به امر به وظیفه" توضیح دادند. وظیفه، وظیفه و تکرار کریلا بود. کریلا و شهادت طلبی جمعی از این به بعد در منطق درونی مجاهد به محور توجیه همه چیز بدل میشود. محور توجیه "خون و شمشیر" میشود. خون دادن و خون ریختن بیش از همیشه مینا قرار میگردد. این شیفت برای مجاهد حیاتی است چون با توسل به خون هر افتضاح تاکتیکی، که هرکدام در یک سازمان سیاسی منجر به بزرگ کشیده شدن رهبری آن میشود، را میتوان به پروسه "روحانی‌تر شدن و "قیه" تر شدن رهبری مجاهدین تبدیل کرد. ظاهراً مسابقه در دنیای سیاست بر سر آنست که چه کسی کشته بیشتری میدهد! "امر به وظیفه" یک مفهوم مذهبی-فرقه‌ای است. اما در دنیای بیرون دارد امر به سردرگمی، امر به لاعلاجی و امر به بی‌مسئولیتی را بیان میکند. مجاهدین از همان روزهای خرداد ۶۰ تناقض خود با واقعیت را اگر نفهمید احساس کرد. مردم نمیتوانستند محور عروج مجاهدین شوند. عروج یک جریان مذهبی علیه اولین تجربه اسلام سیاسی پوچ تر از آن بود که به مجاهدین یا لشکر "شخصیت‌های" شکست خورده سیاسی، که در شورای ملی مقاومت جمع شده بودند، دلگرمی بدهد. مبنای تاکتیک تصرف قدرت از بالا، از طریق کشورهای اروپائی و آمریکا و در سناریویی نظیر سناریو عروج خمینی تصویر شد. اینبار مجاهدین با کروات و پاپیون در هر اطاق و هر محفل دولتی در غرب را در صفا در آوردند. غرب حاضر نشد پشت آلتزاتیو خود برای مهار چپ در ایران و مقابله با بلوک شرق در جنگ سرد را خالی کند و به "آلتزاتیو" اسلامی دیگری که هیچ کلام از خاصیت‌های خمینی را نمیتوانست داشته باشد رو بیاورد. شکست این رویا منجر به پاشیدن شورای ملی مقاومت شد. رویا شکست خورد و مجاهدین وارد سیکل ازلی بحران‌های حفظ و توجیه موجودیت خود شد. توجیه درونی و چسب داخلی مجاهد در مقابل هر انتقادی از انقلاب ایدئولوژیک و تسلیم بی قید و شرط به رهبری، که جز شکست چیزی برای مجاهدین فراهم نکرده بود، تامين کرد. اتکا کامل به عراق موجودیت فیزیکی مجاهدین را تضمین کرد. موجودیتی که در هیچ کشور متمدن و دموکراتیکی قابل تضمین نبود. در هیچ کشوری که ذره‌ای حق انسان در آن برسیمت شناخته شود نمیشد عدلای را در اردوگاه‌های مختلف عملاً محبوس کرد، زندگی انسانی را از آنها و فرزندان‌شان دریغ داشت و ادای ارتش درآورد. عراق جزء لازم این سناریو بوده و هست. برای دوره‌ای مجاهدین حول "جهش از مزار نیوتونی به مدار انشتینی" و در واقع در چرخش بر مدار نماینده خدا، مسعود رجوی، انسجام خود را پیدا کرد. روی زمین اما این دولت عراق بود که امکان موجودیت را به مجاهدین داد. مجاهدین سرنوشت خود را به دولت عراق گره زد. دولت عراق اطاق بازی و زندان - اردوگاه‌های را برای مجاهدین تامين

موقعیت امروز: آیا راه برون رفتی برای مجاهدین هست؟

امروز این جهش از بحرانی به بحران دیگر وارد فاز نهائی خود شده است. از یک طرف جنبش سرنگونی علیه جمهوری اسلامی در حال اعتلا است و این جنبش هیچ و مطلقاً هیچ ربطی نمیتواند با مجاهدین پیدا کند. مجاهدین بکلی خود را از آن بیگانه یافته است (همان بحران هویتی که پیشتر به آن اشاره شد). و از طرف دیگر دولت عراق در حمله احتمالی آمریکا به عراق سرنگون خواهد شد. حتی اگر حملای هم صورت نگیرد. دولت عراق بماند موقعیت آن چنان وخیم است که در معامله با جمهوری اسلامی ممکن است مجاهدین را دست و پا بسته تحویل ایران بدهد. کاخ رویاها درحال فرو ریختن است و مجاهدین شاید در مقابل آخرین تصمیم و تاکتیک خود قرار گرفته است.

آنچه که تاکنون از مجاهدین دیدیم اعلام "جبهه همبستگی ملی برای سرنگونی استبداد مذهبی" است! این تاکتیک آنقدر به واقعیت‌های دنیای بیرون و موقعیت مجاهدین بی ربط است که هیچ نیروی سیاسی‌ای که احترامی برای خود و دنیای بیرون قائل باشد آترا جلی نخواهد گرفت. کفتم مجاهدین تناقض ماهوی خود با جامعه ایران را نمی‌فهمند. اما این بیخیالی دیگر خیره کننده است. امروز در آخر سال ۱۳۸۱ در بوجوه یک کشمکش سیاسی که ضدیدت با مذهب یک چهره بارز آن شده و حکومت مذهب در حال سرنگونی است، چه کسی حاضر میشود با یک سازمان مذهبی و با جریانی که مذهب رگ و ریشه همه چیز آترا تشکیل میدهد، علیه استبداد مذهبی جبهه تشکیل بدهد؟ آنچه علیه استبداد مذهبی و نه

حکومت مذهبی. و به زیر پرچم "نه شاه و نه شیخ" برود. شاه بکنار، شیخ دیگر چه صیغهای است؟ علامت شیطنت چیست؟ ریش؟ جامعی که علیه حکومت مذهب بیپایاسته و نیروی سیاسی‌ای نظیر حزب کمونیست کارگری که براناختن هرگونه و هر نوع حکومت مذهبی پلانفرم حداقل آنست چرا باید این را بپذیرد؟ این درست مانند آنست که کسی بخواهد در جنبش ضد سلطنتی با "سازمان درفش کاویان" علیه استبداد سلطنتی جبهه درست کند! البته آنهم در آستانه سقوط سلطنت. این یک شوخی است. گرچه مجاهدین میتوانند دور یک شوخی هم که شده جمع شوند. اما این جواب به معضل مجاهدین نیست. اگر آمریکا حمله کرد چه میشود؟

هنوز پاسخ به سوال ماندن و نماندن مجاهدین داده نشده است. پیشبینی آنچه که مجاهدین میتوانند انجام دهد ساده نیست. انجام هر حرکت نا معقول و غیر سیاسی از جانب مجاهدین ممکن است. سیاست مبنای کار مجاهدین نیست. مجاهدین ممکن است تسلیم آمریکا شود، ممکن است بماند تا از بین برود، ممکن است به استقبال کشتار شدن دستجمعی در اردوگاه خود برود، ممکن است هر کار دیگری بکند. اما یک رکن هم این سناریو آفرینش یک تراژدی بزرگ انسانی در عراق است. مجاهدین در بی مسئولیتی کامل ممکن است جان انسانهایی را که بهر دلیل در اردوگاه‌هایش گیر کرده‌اند را بار دیگر به فنا بدهد. یک سناریو که چنین ابعاد چنین تراژدی را عظیم تر میکند و مستقیماً لطمات جدی به مردم ایران و مبارزانشان علیه جمهوری اسلامی میزند، تصمیم مجاهدین به حرکت دستجمعی به داخل خاک ایران است. این سناریویی است که حتی دوستان مجاهدین را هم، از سر دلسوزی برای این سازمان، نگران کرده است. ورود مجاهدین به ایران و باز کردن مجدد جبهه‌ای به عرض ده متر و طول چند صد کیلومتر، کاری که در عملیات فروغ جاودان کردند، یک خودکشی دستجمعی است. این قربانی کردن داوطلبانه انسانهای زادی است که در دست امروز باید جان‌شان و حرمت انسانیشان را نجات داد. مجاهدین به اینها نام ارتش داده‌اند. اما حتی در معیار ارتش و ارتش بازی به کام مرگ فرستادن و قربانی کردن انسانها از بی مسئولیتی فراتر جرم است. مجاهدین با هیچ مجوزی حق نابودی این انسانها را ندارند.

چنین ماجراجویی بعلاوه به جمهوری اسلامی محمولی میدهد تا با میلیتاریزه کردن فضای کشور اختناق سیاسی را دامن بزند، دست به اعدام زندانیان سیاسی بزند و شرایط شدت نامناسی را بر فضای سیاسی ایران، برای مدتی هم که باشد، حاکم نماید. این کار جز یک پروکاسیون به تمام معنی علیه مبارزه مردم در ایران و جز یک ماجراجویی کامل چیز دیگری نیست. باید هرکس که میتواند تلاش کند که مجاهدین را از اتخاذ چنین سیاستی منصرف کند.

مجاهدین بطور واقعی تنها یک راه انسانی و یک راه سیاسی را در مقابل خود دارند. راه انسانی این است که همه کسانی را که امروز در بن بست عراق گیر کرده‌اند و در هر سناریویی جان و حرمت انسانیشان در خطر است را فوراً از آن کشور خارج کند و به اروپا منتقل نماید. مجاهدین حتی اگر نه از سر انسانیت بلکه از سر مسئولیت در مقابل کسانی که این مدت حاضر شده‌اند تحت هر عنوان و با هر دلیلی به مجاهدین خدمت کنند، باید این کار را انجام دهد. نگاه داشتن این جمعیت در عراق آتیم در این شرایط فاجعه بار است. بسیاری از اینها کودکان و کسانی هستند که در اینک در عراق باشند و سرنوشتشان به سرنوشت مجاهدین گره بخورد نقشی نداشتند. این مسئولیت مجاهدین را صد چندان میکند. جان و حرمت این انسانها امروز باید برای مجاهدین مهمتر از هر چیز دیگر باشد.

اما راه سیاسی درست که آنها را از این بن بست هویتی نجات میدهد و دریچهای باز میکند که مجاهدین بتوانند مانند هر نیروی سیاسی دیگری در چارچوب انسانی فعالیت کند این است که به موجودیت کنونی‌شان خاتمه دهد. خود را از یک فرقه مذهبی به یک حزب سیاسی، نظیر احزاب سیاسی با تعلق مذهبی، نظیر دموکرات مسیحی یا نهضت آزادی تبدیل کند. چادر و چارچوب را بردارد و مذهب را از سیاستش جدا کند.

من فکر نمیکنم این کارها در ظرفیت رهبری مجاهدین باشد. تا کنون عکس این را نشان داده‌اند و منطق حکم میکند که این بار هم در داستان "امر به وظیفه" یا "امر به نتیجه" مجاهدین خالق تراژدی دیگری خواهد بود. اما بهر صورت شاید فشار واقعیات یکبار هم که شده مجاهدین را به سمت درستی حرکت دهد. - ۲۴ نوامبر ۲۰۰۲

➔ پرونده نظر سنجی ...

بودن آمرین قتلها از زبان مردم اشاره میکند تا خود آترا نگویید. سران این دو جناح از هر جنایت و کثافتکاری همدیگر بطور کامل خبر دارند، اما به آنها مستقیماً نمیتواند اشاره کنند چون "چاقو دسته خود را نمیبرد" و مردم هم در کمینشان هستند. این موضوع هم فقط یک پرده دیگر از کشمکش دو جناح است. مردم هم دارند علیه کل رژیم خود را آماده میکنند. فعلاً شنبه ۱۶ آذر است و لرزه بر تن هر دو جناح انداخته است. خاتمی هم بدلیل اینکه حضوری فریاد "خاتمی برو گمشو" را نشنود، از سخنرانی در دانشگاه خود را معاف کرده است. مردم برای رهائی از دست رژیم قتل و جنایت چاره ای ندارند که آترا به سطل آشغال تاریخ بیندازند.

مرگ بر جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!